

## پیش‌خوان

«ولایت و حکومت» به تبیین قائد شهید امت اسلامی

اتصال جبهه حق

معلول ولایت است

■ سمانه صادقی



حاکم اسلامی از منظر شهید آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای را در خویش دارد. این پژوهش از سوی مؤسسه جهادی صها انجام شده و انتشارات این نهاد، آن را روانه بازار کتاب کرده است. تازمانی ناشر در توضیحی بر مضمون و محتوای این تحقیق، نکات ذیل را از نظر دور نداشته است: «موضوع کتاب ولایت و حکومت، بیان مبانی حکومت در اسلام و شاخه‌های کارگزاران اسلامی است. درحقیقت باید این موضوع اساسی را در امتداد قلمداد کرد. بنابراین مباحث مطرح در این کتاب هم با همان نگاه چند بعدی و رویکرد فهم دین به‌عنوان یک مسلک اجتماعی بیان شده است. براین اساس حکومت در اسلام، ریشه در توحید دارد و در جریان نبوت انبیا جلوه‌گر شده و عنیت پیدا کرده و با تثبیت جریان ولایت، تداوم می‌یابد. دو فصل ابتدایی کتاب سعی دارد، پیوستگی این مباحث را ترسیم کند. در فصل‌های سوم تا پنجم، شاخه‌های حکومت و حاکمان الهی در مقابل حاکمان طاغوتی تبیین شده است. در فصل ششم به برخی از اشکالات و شبهاتی که درباره حکومت اسلامی در عصر غیبت مطرح است، پاسخ داده شده و به تبیین جایگاه ولای امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی ایران در عصر حاضر پرداخته شده است. تمام مباحث این کتاب، از بیانات حضرت آیت‌الله خامنه‌ای است، به‌خصوص مباحثی که درباره حکومت اسلامی و حاکمان الهی به‌صورت سلسله‌وار در خطبه‌های نمازجمعه در سال‌های



▼ ۱۳۶۳. نهاد ریاست جمهوری

۱۳۶۲، ۱۳۶۳ و ۱۳۶۶ بیان کرده‌اند. مطالب این اثر از آن روی که همچنان در کانون تحقیق و بررسی در جامعه ما قرار دارد، می‌تواند برای علاقه‌مندان به این موضوع مفید و آگاهی بخش باشد…»

در بخشی از «حکومت و ولایت» چنین می‌خوانیم: «در اصطلاح اولی‌ قرآنی، ولایت، یعنی به‌هم‌پیوستگی و هم‌جبهه‌گی و اتصال شدید یک عده انسانانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحدند، به‌سوی یک راه دارند قدم برمی‌دارند، برای یک مقصدو دارند تلاش و پذیرفته‌اند. هر چه بیشتر این جبهه، باید افزایش به‌همدیگر متصل باشند و از جبهه‌های دیگر و قطب‌های دیگر و قسمت‌های دیگر خودشان را جدا کنند و کنار بگیرند. چرا؟ برای اینکه از بین نروند، هضم نشوند. این را در قرآن می‌گویند ولایت. پیغمبر جمع مسلمان آغاز کار را با این پیوستگی و جوشندگی به وجود می‌آورد، اینها را به‌همدیگر متصل می‌کند، اینها را با هم برادر می‌کند، اینها را به صورت یک پیگرد واحد در می‌آورد، به وسیله اینها امت اسلامی را تشکیل می‌دهد، جامعه اسلامی را به وجود می‌آورد. از پیوند اینها با دشمن‌ها، با مخالفان، با معاندان، با جبهه‌های دیگر جدایی می‌اندازد، از پیوستن به جبهه‌یهود، از پیوستن به جبهه‌نصارا، از پیوستن به جبهه‌مشرکان، اینها را بازمی‌دارد و هر چه بی‌بسی‌تری می‌کند صفوف اینها را فشرده و به هم جوشیده بکند. برای چه؟ برای اینکه اگر اینها به این حالت نباشند، اگر ولایت نداشته باشند، اگر به هم پیوسته صددرصد نباشند، میان آنها اختلاف به وجود بیاید، از برداشتن بار امتنی که بر دوش آنهاست، عاجز خواهند ماند؛ نمی‌توانند این بار را به سر منزل برسانند…»

■ **محمدرضا کاتبینی**

شور و حرارت در مبارزه و از پای ننشستن در راه هدف، از خصایل بارز رهبر شهید انقلاب اسلامی در دوره مبارزه با حکومت طاغوتی و وابسته پهلوی بود. به گونه‌ای که پس از دستگیری در محرم سال ۱۳۴۲ در شهر بیرجند، در ماه رمضان همان سال نیز مجدداً در شهر زاهدان دستگیری و به زندان قزل قلعه تهران منتقل شد و مدتی را در آن به سر برد. آنچه در بی می‌آید، باز خوانی تحلیلی خاطراتی استس که از قائد شهید امت، درباره سفر تبلیغی به زاهدان برای مآنده است؛ روحش ششاد و یادش گرامی باد.

■ ■ ■

■ **استخاره با قرآن، برای ادای وظیفه‌ای دشوار، اما موفق**

شهید آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای، نخستین سفر تبلیغی خویش را پس از آغاز نهضت اسلامی به شهر بیرجند انجام داد و در پی آن دستگیر شد و اولین زندان حیات را در سنن ۲۴ سالگی تجربه کرد. او پس از آزادی، سکوت پیشه نکرد و دومین هجرت برای تبلیغ معارف دینی و مبارزاتی را در ماه رمضان همان سال به انجام رساند. این بار مقصد شهر «زاهدان» بود و پیشتر طی استخاره‌ای با قرآن شریف، فرجام آن را دریافت. این امر وی را در انجام تصمیم خود مصمم‌تر کرد:

«پس از تصمیم‌گیری برای رفتن به زاهدان، با قرآن استخاره کردم و این آیه کریمه آمد: لَقَدْ اِیْتَفَقُوا الْاٰمَنَةُ مِنْ قَبْلِ وَ قَلْبُوا لَکَ الْاٰمُوْنُوْنَ خَتٰی جَاءَ الْخَبْرُ وَ ظَهَرَ اٰمُرُ اللّٰهِ وَ هُمُ کَا رِهُوْنَ. صفحه‌ای را از قرآن که باز کرده بودم، با کلمه وَ قَلْبُوا لَکَ شروع می‌شد. از این آیه در یافتم که وظیفه من در زاهدان دشوار خواهد بود، اما ان‌شاءالله با موفقیت همراه خواهد شد و همین‌گونه شد که تصور می‌کردم. در زاهدان هیچ‌کسی را نمی‌شناختم. می‌دانستم که آقای کفعمی در آنجاست. ایشان روحانی برجسته منطقه بود. در نامه‌ای از آقای میلانی در مشهد خواستم که به آقای کفعمی نامه‌ای بنویسد و مرا به او معرفی کند و از او بخواهد در مسائلی که ممکن است برآیم پیش بیاید، به من کمک کند. آیت‌الله میلانی در آن زمان، از علمای بزرگ و زده اول و از مراجع تقلید ایران بود. ایشان ساکن مشهد بود، نسبت به من هم محبت بسیار داشت و می‌دانست که هدف من از سفر به زاهدان انجام یک وظیفه مبارزاتی است.

قم را در یک روز سخت و بحرانی ترک کردم. من و تعدادی از دوستان به خاطر اتفاقی که دقیقاً به یاد ندارم، تحت تعقیب بودیم. ما از در مخفی پشت مدرسه خان – که در زیرزمین رختشویخانه بود- بیرون رفتیم. من سوار اتوبوسی شدم که بیشتر مسافران آن از طلاب و علمایی بودند که برای تبلیغ سفر می‌کردند. اتوبوس از قم، به مقصد کرمان حرکت کرد. کرمان آخرین مقصد اتوبوس، حدود هزار کیلومتر تسا قم فاصله دارد. بیش از ۳۰ مبلغ دینی که در این اتوبوس بودند، تدریجاً در شهرها و روستاهای بین راه پیاده می‌شدند. تا آنجا که به یاد دارم، در میان مسافران آیت‌الله سبحانی هم بود. وقتی اتوبوس به اصفهان رسید، شب شده بود و می‌بایستی راننده و مسافران استراحت کنند. ما برای کل ایسن مجموعه، یک خانه کوچک را در بست اجاره کردیم و شب خوبی را در آنجا گذرانددیم و درباره مسائل مختلفی گفت‌وگو کردیم که آمیزه‌ای از حرف زدن و بیان گرفتاری‌ها، امیدها، آرزوها و امور تبلیغی بود. چنین جلساتی برای ما، جزو بهترین ساعت‌ها و

## تاریخ

۸۸۵۳۳۰۶۰



**بیدارگری در شهر زاهدان، در پی دومین سفر تبلیغی – انقلابی رهبر شهید**

# مقابل یک تملق گوی شاه

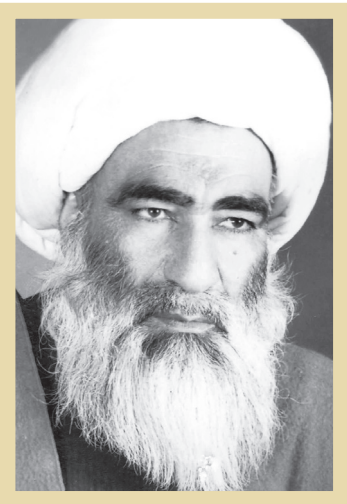
# صریحاً به آخوندهای درباری حمله کردم!

لحظه‌ها بود. وقتی به یزد رسیدیم، به‌طور اتفاقی آقای صدوقی (رضوان‌الله‌علیه) را دیدیم. ایشان در آن زمان، از علمای معروف یزد بسود و بعدها یکی از چهره‌های برجسته انقلاب اسلامی شد؛ امام خمینی او را بسیار دوست می‌داشت…»

■ **مصاحبت ۳ روزه با دوستان در کرمان به**

**متابه بهترین روزهای زندگی**

راوی شهید پس از طی هزار کیلومتر از راه خویش به سوی زاهدان، به‌طور موقت در کرمان اقامت کرد و میهمان دوستانش آقایان محمدجواد حجتی کرمانی و سیدکمال‌الدین شیرازی شد. او پیش از رسیدن به مقصد اصلی، ساعات شیرینی را در کنار این مصاحبان همدل تجربه کرد و طبعاً به شکلی غم‌انگیز از آنان جدا شد. او به سوی شهری می‌رفت که تاکنون از اقامت در آن تجربه‌ای نداشت و درصدد بود تا پیام نهضت اسلامی را به آن برساند: «بعد از آن به کرمان رسیدیم و همه از اتوبوس پیاده شدند. من باید با یک اتوبوس دیگر سفر خود را از کرمان تا زاهدان – در یک مسیر ۵۰۰ کیلومتری ادامه می‌دادم. من در کرمان دوستان عزیز داشتم، مانند آقای محمدجواد حجتی کرمانی – که با هم نزد مرحوم علامه طباطبایی شغای بوعلی می‌خواندیم – و همچنین آقای سیدکمال شیرازی. آنها با اصرار از من خواستند تا چند روزی نزدشان بمانم. این دو تن به دنبال حوادث دردناک قم از این شهر برگشته بودند. آقای حجتی که اهل کرمان بود، اما آقای سیدکمال شیرازی دوماه پیش از رسیدن من



▲

**مسافر مجاهد زاهدان، سرانجام در یک صبحگاه پای بدان شهر نهاد. نخست**

**سراغ از مسجد آیت‌الله کفعمی خراسانی روحانی پرنفوذ آن خطه و سپس از خانه‌اش گرفت. میزبان، به خوشرویی**

**و مهر او را پذیرفت و اظهار داشت که آیت‌الله میلانی از مشهد، پیش تر به وی نامه‌ای نگاشسته و سفارشش را کرده است. این امر وی را بیش از پیش متوجه مکانت این سخنور جوان نزد یکی از مراجع تقلید ساخته بود**

به کرمان در این شهر سکونت اختیار کرد و همانجا هم ازدواج کرده بود. من با این دوستان، سه روز را در کرمان گذراندم. آن روزها از بهترین ایام زندگی من بود که در مصاحبت بسا باران علمی و مبارزاتی می‌گذشت، ولی در روز چهارم ناگزیر بودم برای انجام وظیفه در زاهدان، کرمان را ترک کنم. زیرا دریر شده بود. بسیار سخت است که انسان دیدار و مصاحبتی را که چند روز بسا آن انس گرفته و لذت جان و آسایش تن خود را در آن یافته، ترک کند؛ به ویژه که من تنها کرمان را ترک می‌کردم و برای روبروویی با سرنوشتی نامعلوم – که از عواقب آن بی‌خبر بودم- رهسپار جایی می‌شدم که هیچ سابقه، میزبان و آشنایی قبلی با آن نداشتم. هنگام خداحافظی با برادران، دلم را اندوهی سخت می‌شرد. هنوز هم وقتی آن لحظه‌های غم‌انگیز را به یاد می‌آورم، دلم می‌گیرد…»

■ **در خانه آیت‌الله کفعمی، روحانی پرنفوذ زاهدان**

مسافر مجاهد زاهدان، سرانجام در سپیده‌دمی پای بدان شهر نهاد. نخست سراغ از مسجد زنده‌یاد آیت‌الله حاج‌شیخ محمد کفعمی خراسانی روحانی پرنفوذ آن خطه و سپس از خانه‌اش گرفت. میزبان به خوشرویی و مهر او را پذیرفت و اظهار داشت که آیت‌الله العظمی سیدمحمدهادی میلانی از مشهد، پیش تر به وی نامه‌ای نگاشته و سفارشش را کرده است. این امر وی را بیش از پیش متوجه مکانت این سخنور جوان نزد یکی از مراجع تقلید شیعه ساخته بود:

«اتوبوس، شب به سوی زاهدان حرکت کرد و من سپیددم به مقصد رسیدم. از یکی از رهگذران، سراغ مسجد شهر را گرفتم. او مرا به مسجد آقای کفعمی راهنمای کرد و من عازم آنجا شدم. در حیاط مسجد، اتاق‌هایی بود که آقای کفعمی آنها برای اقامت میبلغانی که به شهر می‌آمدند، ساخته بود. من ساک خود را در یکی از آن اتاق‌ها گذاشتم و سراغ خانه آقای کفعمی را گرفتم و به آنجا رفتم. در زدم، برای نخستین بار، با روحانی‌ای پرهیبت و متین ۵۰ ساله‌ای روبرو شدم. بلندقامت و تنومند به سر داشت. با خوشرویی و لیخند و زیباترین عبارات، زبان به خوشامدگویی گشود. بعدها فهمیدم که ایسن مرد، در زاهدان نفوذ و جایگاه مهمی دارد. به من گفت آقای میلانی برآیم نامه‌ای فرستاده و در آن سفارش شما را کرده و داخل نامه نیز نامه‌ای خصوصی برای شما گذاشته است. نامه آقای میلانی به من معنای خاصی داشت، چون نشانگر عنایت و اهتمام ایشان به کار من و مسئله مأموریت بود. ایشان بدین وسیله می‌خواست، آقای کفعمی را نیز متوجه این عنایت و اهتمام کند. من نامه آقای میلانی را گرفتم و دیدم در ضمن مطالبی که با خط زیبای خود نوشته: برای استخاره اقامت خویش در زاهدان آرزوی منم…»

■ **مواجهه به یکی از مسز دوران حکومت که تملق و مجیزی می‌گفت**

آیت‌الله کفعمی به دلیل امامت جماعت تنها مسجد شیعه در زاهدان، از سوی سساواک به شدت تحت فشار بود تا سخنراتانی که مزدوری حکومت پهلوی را می‌کردند و تملق و مجیز آن را می‌گفتند را برای منبر رفتن دعوت کند. او سعی داشت تا با تدبیر به کنترل این شرایط بپردازد. آیت‌الله خامنه‌ای در آغازین ساعات حضور در زاهدان و منزل مرحوم کفعمی، با یکی از این عناصر مواجه شد و دانست که یکی از چالش‌های این سفر، در آغاز آن خودنمایی



## داد

**شهید خامنه‌ای، نخستین سفر تبلیغی خویش پس از آغاز نهضت اسلامی را به شهر بیر جند انجام داد و در پی آن دستگیر شد و اولین زندان حیات را در سن ۲۴ سالگی تجربه کرد. او پس از آزادی، سکوت پیشه نکرد و دومین هجرت برای تبلیغ معارف دینی و مبارزاتی را در ماه رمضان همان سسال به انجام رساند. این بار مقصد شهر «زاهدان» بود و پیشتر طی استخاره‌ای با قرآن شریف، فرجام آن را دریافت**

کرده است:

«آقای کفعمی از من به‌خاطر تأخیر در ورود گایه کرد، چون معمول ایسن بود که صاحب منبر پیش از ماه رمضان بیاید تا برنامه‌های خود را از قبل تنظیم کند، در حالی که من در روز اول ماه رسیده بودم. ایشان گفت مسجد شب و روز در اختیار شماست، اما از مشهد کس دیگری هم – که فلان شیخ باشد – آمده تا او منبر برود. من آن شیخ را می‌شناختم؛ او مزدور رژیم بود. در تأیید لواطش شش‌گانه که شاه اعلام کرد، وی موضع موافق گرفته و مخالفین آن را مورد حمله قرار داده بود. این خبر برآیم غیرمنتظره بود. به آقای کفعمی گفتم باید به او بی‌توجهی کنید و به او میدان منبر رفتن ندهید؛ در همان حال که مادر این موضوع با هم مشغول بحث و گفت‌وگو بودیم، آن شیخ وارد شد. چهره آقای کفعمی تغییر کرد و نشانه اضطراب و تشویش در او ظاهر شد، ولی من به او اعتنا نکردم و تغییری در من پیدا نشد. بعدها آقای کفعمی، بی‌اعتنایی مرا نسبت به آن شیخ یادآوری کرد و می‌کرد و می‌ستود. شیخ مورد، بحث متملق و مجیزگوی بود. همین که وارد شد، با مهربانی و ملاحظت و لیخند مصنوعی کشدار و با حرکاتی که از یک چاپلوسی تصنعی حکایت می‌کرد، با من سلام و علیک کرد. به او با سردی پاسخ دادم، از جایم برنخاستم و به او نگاه هم نکردم. فوراً رشتنه گفت‌وگو با آقای کفعمی را به دست مصاحبتی که در فضا مسلط شده، فکشی را که است که من در آن هنگام، در آغاز جوانی بودم و آن شیخ هم معلم سرود ما در دوران ابتدایی بود. بعدها آقای کفعمی به من گفت، مجبور بوده این مرد را دعوت کند، زیرا در زاهدان طرفدارانی در وابستگان دستگاه حاکمه دارد و همان‌ها آقای کفعمی را تحت فشار قرار داده بودند که پس از آمدن به زاهدان، وی را به مسجد دعوت کند.

■ **طایفه هاشم و طایفه قاسم**

با وجود آنکه در مسجد شیعیان در زاهدان روحانی که برای مبلغان ساخته شده بود، امکان اقامت خامنه‌ای جوان وجود داشت، اما مرحوم کفعمی به وی اصرار کرد تا در خانه‌اش از او پذیرایی کند. او پس ساکن شدن در منزل آن روحانی نامدار، متوجه لطافتی شد که شمه‌ای از آنها را به ترتیب بی آمده به تاریخ سپرده است:

«آقای کفعمی اصرار کرد که در خانه‌اش اقامت کنم. بعدها فهمیدم او دو همسر دارد که هریک در خانه جداگانه‌ای ساکنند. خانه‌ها به هم هم چسبیده و کاملاً شبیه هم بود. ایشان در رفتار با هر دو، عدالت کامل را مراعات و با یک دقت دقیق، به هر دو توجه رفت و آمد می‌کرد. در ساعتی معین وارد یکی از خانه‌ها می‌شد و روز بعد در همان ساعت بیرون می‌آمد تا وارد خانه دوم شود. با خانه دوم نیز به همین ترتیب رفتار می‌کرد. مبلغی که خرچ خانه خرم می‌کرد، کاملاً برای هر دو یکسان بود. خادون متعال هم خواسته بود با او همانگونه رفتار کند که او با این دو همسر رفتار می‌کرد. بنابراین به او از همسر اول چهره پسر و سه دختر داده بود و از همسر دوم نیز دقیقاً چهار پسر و سه دختر داشت. نه بیشتر و نه کمتر! آقای کفعمی هرکدام از این خانه‌ها را به نام پسر بزرگ آن خانه می‌نامید.

■ **مردم پس از سخنان من، منبر یک آخوند درباری را ترک کردند**

در روز پانزدهم رمضان که مصادف با میلاد امام مجتبی‌(ع) است، سخنان انتقادی شهید خامنه‌ای در تنها مسجد شیعیان زاهدان آغاز می‌شود. او بنا بر موجداتی، ناچار است که پیش از یک آخوند درباری سخن بگوید. وی در آن روز، به مذمت کرنش در برابر ظالمان و از آن در بر حمایت از این طایفه پرداخت و مردم را در برابر سخنور بعدی با خویش همراه کرد. اغلب آنان دیگر حاضر نبودند تا پای منبر آن عنصر متملق بنشینند، هم از این روی و در پی بیانات آن مجاهد جوان، شبیستمان مسجد را ترک گفتند:

«در خانه آقای کفعمی اقامت کردم. قرار شد منبر یک روز از آن من باشد و یک روز از آن

شیخ اعزامی. از این تقسیم دلگیر شدم، اما راهی جز پذیرفتن نداشتم. بعدها شیخ وقت بیشتری برای سخنرانی خواست، زیرا خود را خطیبی حرفه‌ای می‌دانست. گفت اجازه دهید کمی پس از منبر سید (یعنی من)، به منبر منوال پیش رفت، تا اینکه ظهر روز نیمه ماه رمضان قرار رسید. آن روز جمعه بود و مسجد لبریز از نمازگزاران شد. بعد از نماز منبر رفتم و درباره علمای دین صحبت کردم. گفتم اینان بر دو قسمتند؛ یکی عالمی که به وظیفه عمل می‌کند و دیگری عالمی که وظیفه خود را انجام نمی‌دهد. خواستم با این مجلس، زمینه را برای موضوع اصلی – که به‌خاطر آن آمده بودم – آماده کنم. قصد داشتم روز بیست و یکم که بیشترین جمعیت در مساجد حضور دارند، این موضوع را مطرح کنم؛ چون این روز به مناسبت شهادت امیرالمؤمنان علی(ع) تعطیل است و همه در این روز، در مساجد جمع می‌شوند. در سخنرانی روز پانزدهم، علمایی را که به مسئولیت‌های خود عمل می‌کنند، مورد ستایش قرار دادم و به علمایی که با دستگاه حاکمه دستمگر سازش می‌کنند و به نفع آن فعالیت می‌کنند، حمله کردم. شبویه بحث من، مخاطب قرار دادن یک آخوند درباری فرضی بود که مثلاً در برابر من نشسته است. با این شخصی فرضی، با لحن ملامتگرانه و سرزنش‌آمیز حرف زدم و او را به خاطر جنایتی که با عمل نکردن به وظایفش و تسلیم بودن در برابر استمگران نسبت به اسلام و مسلمین مرتکب می‌شود، به یاد ملامت گرفتم. شیخ یاد شده در مجلس نشسته بود. آقای کفعمی هم روی سجاده‌اش در محراب نشسته بود. من با نهایت جرئت و شهامت سخن گفتم و این یکی از بهترین منبرهایم بود. بعد هم ذکر مصیبت امام مجتبی‌(ع) کردم و از منبر پایین آمدم. مردم معمولاً در روزهای قبیل، پس از منبر من با هم می‌نشستند تا به سخنرانی شیخ کذایی گوش دهند، اما این‌بار برخاستند و با تحسین و تریک و تأیید به سوی من آمدند. من از شبستان خارج شدم و مردم نیز با من خارج شدند و طبق معمول، به سوی یکی از اتاق‌های مسجد رفتم تا استراحت کنم. پیش از آنکه بیرون بروم، دیدم شیخ روی پله اول از منبر ایستاده و از مردم خواهش می‌کند تا به اندازه ۱۰ دقیقه هم که شده – فقط ۱۰ دقیقه بمانند. او همچنان می‌کوشید نظر مردم را جلب کند. اما مردم به درخواست او توجه نکردند و از مسجد خارج شدند و شاید فقط ۵۰ نفر ماندند…»

■ **حرام است که پای سخنان این شخصی بنشینید**

سخنرانی ۱۵ رمضان سیدعلی خامنه‌ای علیه روحانیون درباری، موجب شد تا ضمیر به سرعت مرعع خویش را بیابد و سخنران وابسته بعدی و البته در غیاب خطیب نخستین، به مذمت عالمان راستین و مجاهد بنشیند؛ طبعاً مورد اعتراض آیت‌الله کفعمی امام جماعت مسجد قرار گیرد. در نهایت مجلس به هم می‌ریزد، کفعمی و اندک مردم باقیمانده در شبستان آن محل را ترک می‌گویند و شیخ مورد ادبار خلاق نیز در خود فرو رفته از خانه خدا بیرون رود. این امر موجب شد که آن فرد سر سپرده، امکان تداوم سخنرانی در زاهدان را نیابد:

«پس از حدود یک ربع در حالی که در اتاق مسجد نشسته بودم، یک‌باره صدای فردی را شنیدم که خوش بر آورده بود و حمله و سرزنش می‌کرد و دشنام می‌داد؛ آن‌جا برخاستم و از پنجره به بیرون نگاه کردم، دیدم آقای کفعمی است که همچون شیر می‌گرد؛ هنوز تحت‌الحنکش بر گردن اویزان است و مردم هم به دنبالش هستند. از این محنت، شگفت‌زده شدم. دقایقی بعد هم دیدم که آن شیخ مورد بحث، سرخورده و شکست‌خورده از شبستان مسجد بیرون می‌رود. بعد از آن مردی نجار از دوستان این شیخ نزد من آمد و گفت شیخ روی منبر سخنانی گفت که آقای کفعمی را به خشم آورد. بنابراین آقای کفعمی هم برخاست و به مردم گفت مردم! حرام است که پای سخنان این شخص بنشینید! بعدا رفت بیرون و مردم نیز با او بیرون رفتند. بعدها فهمیدم که این مرد بدنهاد، پس از من به منبر رفته و به آن قسم علمایی که من آنها را مورد ستایش قرار دادم، حمله کرده و دشنام گفته است. لذا راهی در مقابل آقای کفعمی نبوده، جز اینکه در برابر ایسن وضعیت طبق وظیفه شرعی خود عمل کند و همین کار را هم کرده بود. من تقیر پیدا کردم که شیخ کذایی پس از این حادثه، دیگر در زاهدان کارش تمام است…»

■ **کلام آخر**

شهید آیت‌الله العظمی خامنه‌ای با وجود آنکه در سخنرانی نیمه ماه رمضان خویش در مسجد شیعیان زاهدان کامیاب شد، اما همین امر موجب شد تا خبر چینیان ماجرا را به پلیس آن شهر انتقال دهند و حساسیت این نهاد را نسبت به وی برانگیزند. اینگونه بود که در شامگاه همان روز، مسجد محاصره شد، خطیب مبارز دستگیر شد و به ملاقات با رئیس خبری زاهدان برده شد. این بازداشت، آغازی بر تشریه دومین دستگیری و زندان وی از سوی ساواک شد که در مجالی دیگر به بازخوانی خاطرات آن خواهیم نوشت.